کتاب برگزیدهٔ سال ۸۲

پیام امام

امیرالمؤمنین (علیه السلام)

شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه

جلد هفتم

آیت الله العظمیٰ مکارم شیرازی
با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان

بخش پنجم

هُوَ ٱلْمُفْنِي لَهَا بَعْدَ وُجُودِهَا، حَتَّىٰ يَصِيرَ مَوْجُودُهَا كَمَفْقُودِهَا. وَ لَيْسَ فَنَاءُ الدُّنْيَا بَعْدَ ٱبْتِدَاعِهَا بِأَعْجَبَ مِنْ إِنْشَائِهَا وَ ٱخْتِرَاعِهَا. وَ كَيْفَ وَلَوِ ٱجْتَمَعَ جَمِيعُ حَيَوَانِهَا مِنْ طَيْرِهَا وَ بَهَائِمِهَا، وَ مَا كَانَ مِنْ مُرَاحِهَا وَ سَائِمِهَا، وَ أَصْنَافِ أَسْنَاخِهَا وَ أَجْنَاسِهَا، وَ مُتَبَلِّدَةِ أُمَمِهَا وَ أَكْيَاسِهَا، عَلَىٰ إِحْدَاثِ بَعُوضَةٍ، مَا قَدَرَتْ عَلَىٰ إِحْدَاثِهَا، وَ لَا عَرَفَتْ كَيْفَ السَّبِيلُ إِلَىٰ إِيجَادِهَا، وَ لَتَحَيَّرَتْ عُقُولُهَا فِي عِلْمِ ذٰلِكَ وَتَاهَتْ، وَ عَجِزَتْ قُوَاهَا وَ تَنَاهَتْ، وَ رَجَعَتْ خَاسِئَةً حَسِيرَةً، عَارِفَةً بِأَنَّهَا مَقْهُورَةٌ، مُقِرَّةً بِالْعَجْزِ عَنْ إِنْشَائِهَا، مُذْعِنَةً بِالضَّعْفِ عَنْ إِفْنَائِهَا!

ترجمه

اوست که اشیا را پس از ایجاد (در زمان معینی) نابود خواهد کرد (و بساط جهان را در هم می‌پیچد) تا وجودش همچون عدمش گردد. فنای جهان بعد از وجودش، شگفت‌آورتر از ایجاد آن بعد از عدم نیست، زیرا اگر تمام جانداران اعم از پرندگان و چهارپایان و حیواناتی که شبانگاه به جایگاهشان می‌روند و آنها که در بیابان مشغول چرا هستند و انواع و اقسام گوناگون آنها اعم از آنها؛ که کم هوش (یا غیر عاقل) هستند و آنها که (مانند انسان‌ها) زیرکند (آری اگر همه آنها) جمع شوند هرگز توانایی بر خلق پشه‌ای ندارند و هیچ‌گاه طریق ایجاد آن را نتوانند شناخت. (نه تنها نمی‌توانند پشه‌ای بیافرینند بلکه) عقول آنها در کشف اسرار آفرینش آن حیران می‌ماند و قوای آنها در این راه ناتوان می‌شود و سرانجام پس از تلاش فراوان شکست خورده و وامانده باز می‌گردند و به

شکست خود اعتراف و به ناتوانی خود اقرار می‌کنند؛ حتی به ناتوانی خود از نابود ساختن آن نیز اذعان دارند!

شرح و تفسیر

حتی قادر به خلق پشه‌ای نیستند!

به دنبال بحث عمیقی که در بخش گذشته این خطبه دربارهٔ آفرینش جهان مخصوصاً زمین و شگفتیهایش گذشت، امام(علیه السلام) در این بخش، سخن از مسئلهٔ فنا و نابودی جهان می‌گوید و قدرت بی‌پایان خدا را بر ایجاد و نابودی جهان، آشکار می‌سازد و می‌فرماید: «اوست که اشیا را پس از ایجاد (در زمان معینی) نابود خواهد کرد (و بساط جهان را در هم می‌پیچد) تا وجودش همچون عدمش گردد»؛ (**هُوَ ٱلْمُفْنِي لَهَا بَعْدَ وُجُودِهَا، حَتَّىٰ يَصِيرَ مَوْجُودُهَا كَمَفْقُودِهَا**).

سپس در تکمیل این سخن، می‌افزاید: «فنای جهان بعد از وجودش شگفت‌آورتر از ایجاد آن بعد از عدم نیست، زیرا اگر همهٔ جانداران؛ اعم از پرندگان و چهارپایان و حیواناتی که شبانگاه به جایگاهشان باز می‌گردند و آنها که در بیابان مشغول چرا هستند و تمام انواع و اقسام گوناگون آنها؛ اعم از آنها که کم هوش (یا غیر عاقل) هستند و آنها که (مانند انسانها) زیرکند (آری اگر همهٔ آنها) جمع شوند هرگز توانایی بر خلق ندارند و هیچ‌گاه طریق ایجاد آن را نتوانند شناخت»؛ (**وَ لَيْسَ فَنَاءُ الدُّنْيَا بَعْدَ ٱبْتِدَاعِهَا بِأَعْجَبَ مِنْ إِنْشَائِهَا وَٱخْتِرَاعِهَا. وَ كَيْفَ وَلَوِ ٱجْتَمَعَ جَمِيعُ حَيَوَانِهَا مِنْ طَيْرِهَا وَ بَهَائِمِهَا، وَ مَا كَانَ مِنْ مُرَاحِهَا[1] وَ سَائِمِهَا[2]، وَ أَصْنَافِ أَسْنَاخِهَا[3] وَ أَجْنَاسِهَا، وَ مُتَبَلِّدَةِ[4] أُمَمِهَا وَ**

---

۱. «**مُراح**» از ریشهٔ «**روح**» به معنای استراحتگاه حیوانات است.

۲. «**سائم**» از «**سوم**» بر وزن «**قوم**» در اصل به معنای دنبال چیزی رفتن است، سپس به معنای به چرا رفتن حیوانات آمده است.

۳. «**اسناخ**» جمع «**سنخ**» در اصل به معنای اصل و ریشه است و در اینجا؛ یعنی انواع حیوانات.

أَكْيَاسِهَا، عَلَىٰ إِحْدَاثِ بَعُوضَةٍ، مَا قَدَرَتْ عَلَىٰ إِحْدَاثِهَا، وَ لَا عَرَفَتْ كَيْفَ السَّبِيلُ إِلَىٰ إِيجَادِهَا).

این سخن نه تنها در زمان صدروش از امام علیه السلام واقعیت داشت، بلکه امروز نیز کاملاً صادق است، زیرا اگر همۀ دانشمندان جهان، جمع شوند تا پشه‌ای بیافرینند توانایی ندارند، زیرا مسئلۀ پیدایش حیات از موجودات بی‌جان همچنان لاینحل باقی مانده است. افزون بر این، ساختمان پشه از نظر بالها و پاها و مغز و اعصاب و دستگاه تغذیه و تولید مثل به قدری پیچیده و ظریف و دقیق است که به فرض مسئله پیدایش حیات هم حل شود باز دانشمندان از انجام دادن مثل آن عاجزند.

جمله‌های (**مَا قَدَرَتْ عَلَىٰ إِحْدَاثِهَا، وَ لَا عَرَفَتْ كَيْفَ السَّبِيلُ إِلَىٰ إِيجَادِهَا**) هر یک به نکته‌ای اشاره دارد. جملهٔ اوّل اشاره به عجز انسانها و حیوانات از ایجاد پشه و جمله دوم اشاره به عدم آگاهی به عوامل و اسباب آن است.

همین معنا در قرآن مجید نیز دربارۀ آفرینش مگس آمده است که می‌فرماید: «﴿**إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَاباً وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ**﴾؛ کسانی را که غیر از خدا عبادت می‌کنید هرگز قادر نیستند مگسی بیافرینند هر چند همگی بر این کار اجتماع کنند».[5]

در ادامۀ این سخن می‌افزاید: «(نه تنها نمی‌توانند پشه‌ای بیافرینند، بلکه) عقول آنها در کشف اسرار آفرینش آن حیران می‌ماند و قوای آنها در این راه ناتوان می‌شود. و سرانجام پس از تلاش فراوان شکست خورده و وامانده باز می‌گردند و به اعتراف به شکست خود و اقرار به ناتوانی از ایجاد پشه‌ای می‌کنند. حتی به ناتوانی خود از نابود ساختن آن نیز اذعان دارند»؛ (**وَ لَتَحَيَّرَتْ عُقُولُهَا فِي عِلْمِ ذٰلِكَ وَتَاهَتْ، وَ عَجِزَتْ**

---

۴. «**متبلدة**» از ریشۀ «**بلادت**» به معنای کم فهمی است. نقطه مقابل کیاست (تیزهوشی).
۵. حج، آیۀ ۷۳.

قُوَاهَا وَتَنَاهَتْ، وَ رَجَعَتْ خَاسِئَةً[۱] حَسِيرَةً[۲]، عَارِفَةً بِأَنَّهَا مَقْهُورَةٌ، مُقِرَّةً بِالْعَجْزِ عَنْ إِنْشَائِهَا، مُذْعِنَةً بِالضَّعْفِ عَنْ إِفْنَائِهَا!).

آری این پشه‌های کوچک اگر تصمیم به اذیت و آزار انسانها و سایر جانداران بگیرند و خداوند کنترل تولید مثل را از آن بردارد به قدری افزایش پیدا می‌کنند که فضای زندگی را بر انسانها تیره و تار می‌سازند و همهٔ مواد حشره کش در برابر نابودی آنها درمانده می‌شود و اگر امروز می‌بینیم با موادی می‌توان آنها را در مناطق محدودی از بین برد از آن رو است که به طور محدود، تولید مثل می‌کنند و گرنه مانند ملخها که از کنترل خارج می‌شوند گروههای عظیمی تشکیل می‌دهند که مانند ابر فضا را می‌پوشانند.

این پشه‌های به ظاهر ضعیف، قدرتنمایی خود را در بعضی موارد ـ به فرمان خدا ـ نشان داده‌اند گاه به صورت گروهی که به یک فیل حمله می‌کنند او را از پای در می‌آورند.

بعضی از آنها ـ در شرایط خاصی ـ ناقل میکروبهای خطرناک یا سموم کشنده هستند که هر انسانی را در مقابل خود، ناتوان می‌سازد تا توانایی خود را به اثبات رساند.

* * *

نکته‌ها

۱. معاد جسمانی و اعادهٔ معدوم

بعضی از شارحان نهج‌البلاغه به تناسب جملهٔ «**هُوَ الْمُفْنِي لَهٰا بَعْدَ وُجُودِهٰا**» که در آغاز این بخش از خطبه آمده بود، دربارهٔ معاد جسمانی سخن گفته‌اند و آیاتی همچون آیهٔ ذیل را شاهد اصل مطلب گرفته‌اند: «﴿**يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا**

---

۱. «**خسأ**» از «**خسأ**» بر وزن «**مدح**» در اصل به معنای طرد و ذلت آمده و «**خاسئ**» به معنای ذلیل و خسته و ناتوان است.

۲. «**حسیره**» از «**حسر**» بر وزن «**حبس**» در اصل به معنای برهنه کردن و بر داشتن پوشش چیزی است. سپس به معنای ضعیف و خستگی به کار رفته است.

بَدَأْنَآ أَوَّلَ خَلْقٍ نُّعِيدُهُ﴾؛ روزی که آسمان را چون طوماری در هم می‌پیچیم سپس همان گونه که آفرینش را آغاز کردیم بازگردانیم».[1]

سپس افزوده‌اند: همهٔ انبیا، به خصوص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر از فنای این جهان داده‌اند و افزوده‌اند که فلاسفه با این امر مخالفت کرده‌اند نه به این جهت که فنای عالم غیر ممکن است، بلکه به این جهت که با بقای علت که ذات پاک خداست، معدوم شدن این جهان ممکن نیست.

سپس به شرح مسئلهٔ امتناع اعادهٔ معدوم پرداخته‌اند و به تردید بعضی در مسئلهٔ معاد جسمانی اشاره کرده‌اند؛ ولی حق این است که نه فنای عالم غیر ممکن است، زیرا خداوند فاعل مختار است و هنگامی که مصلحت بداند چیزی را ایجاد می‌کند و اگر مصلحت بداند آن را به دیار عدم می‌فرستد، و نه مسئلهٔ معاد جسمانی جای تردید است، زیرا قرآن با صراحت در آیات بی‌شماری به آن اشاره کرده و هیچ دلیل عقلی بر امتناع آن وجود ندارد.[2]

مسئلهٔ محال بودن اعادهٔ معدوم نیز ارتباطی به مسئلهٔ معاد ندارد، زیرا اگر می‌گوییم اعادهٔ معدوم محال است؛ یعنی بازگرداندن آن چیز با همهٔ خصوصیات حتی زمان و مکان محال است و به یقین زمانی که سپری شد باز نمی‌گردد؛ ولی بازگشت انسان‌ها در معاد و رستاخیز مفهومش بازگشت زمان و مکان گذشته نیست، زیرا هیچ عاقلی نمی‌گوید همان زمانی که در دنیا در آن می‌زیستند در قیامت باز می‌گردد، بلکه منظور بازگشتن انسان با همهٔ ویژگیهای او در زمان و مکان دیگر است. مثلاً هنگامی که حضرت مسیح مرده‌ای را زنده کرد به یقین همان شخص سابق بود، هر چند در زمان و مکان دیگری زنده شد. احیای اموات در قیامت نیز چنین است.

---

۱. انبیاء، آیهٔ ۱۰۴.

۲. شرح این مطلب را در پیام قرآن بحث معاد جسمانی مطالعه فرمایید.

کوتاه سخن اینکه آنچه در این خطبه آمده چیزی جز آنچه در قرآن مجید آمده نیست، بلکه امام با تعبیرات زیبا و عمیقی در واقع آیات معاد را در اینجا شرح داده است.

۲. آفرینش شگفت پشه‌ها!

امام علیه السلام در این بخش از خطبه تصریح می‌فرماید که اگر همهٔ موجودات جمع شوند تا پشه‌ای را بیافرینند قدرت ندارند و اگر زاد و ولد پشه‌ها به فرمان الهی از کنترل خارج شود هیچ قدرتی در جهان توان نابود کردن آنها را ندارد و همان گونه که در بالا گفتیم این سخن نه تنها در عصر نزول قرآن و عصر امام علیه السلام مقرون به واقعیت بود، بلکه در عصر ما نیز چنین است، زیرا:

پشه‌ها خلقت پیچیده‌ای دارند؛ بسیاری از آنها تنها در آبهای راکد کنار نهرها، باتلاق‌ها و مانند آن پرورش می‌یابند. به این ترتیب که پشهٔ ماده هر بار قریب ۱۵۰ تخم می‌ریزد نوزاد از تخم به زودی بیرون می‌آید. هر نوزاد لوله تنفس بسیار ظریف و باریکی دارد که به سطح آب مربوط می‌شود و نوزاد به آن آویزان می‌ماند. چند روز بعد پوسته‌ای در اطراف او نمایان می‌شود و در درون پوسته که ظاهراً بی حرکت است تغییرات فراوانی در ساختمان او پیدا می‌شود. چند روز بعد پشهٔ نابالغ از پوسته خارج می‌شود و به پرواز در می‌آید و بقیهٔ عمر خود را در هوا زندگی می‌کند.

تحولات عجیبی که در این مدت کوتاه در ساختمان پشه پدید می‌آید و موجودی آبی تبدیل به پرنده‌ای تمام عیار می‌گردد راستی شگفت‌آور است.

دانشمندان می‌گویند پشه‌های نر از شیره‌های گیاهان و عصارهٔ میوه‌ها تغذیه می‌کنند؛ ولی پشه ماده بیشتر خون می‌مکد. هنگامی که پشه به کسی نیش می‌زند در جستجوی خوراک خود؛ یعنی خون است.

همهٔ پشه‌ها حشراتی کوچک‌اند که تنها دو بال دارند و اگر زیر ذره بین گذارده شوند

ساختمانی بسیار ظریف و شگفت‌انگیز در آنها دیده می‌شود که ساختن آن برای انسان غیر ممکن است آن هم به صورتی موجودی زنده دارای رشد و نمو و تغذیه و تولید مثل.

عجب اینکه بعضی از آنها چنان بی رنگ هستند که با چشم دیده نمی‌شوند.

پشه‌های معمولی گرچه موجوداتی مزاحم‌اند و ممکن است یک شب خواب را به طور کامل از انسانی نیرومند و قوی‌البنیه بگیرند؛ ولی غالباً خطرناک نیستند؛ اما در میان پشه‌ها پشه‌های خطرناک و سمی نیز وجود دارد که می‌توانند قوی‌ترین حیوانات را از پای درآورند.[۱]



---

۱. فرهنگنامه.



تأليف

كمال الدين محمد بن موسى الدميري

المتوفى سنة ٨٠٨ هـ

الجزء الأول

أ - ج

عُني بتحقيقه

إبراهيم صالح

دار البشائر

الجيِّدَةَ ، ويُرَدِّدُها في مَجلِسِهِ ؛ وَكَانَ كَثيراً ما يُنْشِدُ قَوْلَ محمَّد بن الحسين الحِمْيَرِيّ[1] : [من البسيط]

وَزَارَنِي طَيْفُ مَنْ أَهْوَى على حَذَرٍ ... مِنَ الوُشَاةِ وَدَاعِي الصُّبْحِ قَدْ هَتَفَا
فَكِدْتُ أُوقِظُ مَنْ حَوْلِي بِهِ فَرَحاً ... وَكَادَ يَهْتِكُ سِتْرَ الحُبِّ بِي شَغَفَا
ثُـمَّ انْتَبَهْـتُ وآمـالِـي تُخَيِّـلُ لِـي ... نَيْلَ المُنَى فاسْتَحَالَتْ غِبْطَتِي أَسَفَا[2]

وَكَانَ رحمهُ اللهُ كَثيراً ما يَتَمَثَّلُ بِهَذَيْنِ البَيْتَيْنِ ، وهُما[3] : [من الطَّويل]

عَجِبْتُ لِمُبْتَـاعِ الضَّـلالَـةِ بـالهُـدَى ... وَلَلْمُشْتَـرِي دُنْيَـاهُ بـالـدِّيْـنِ أَعْجَبُ
وَأَعْجَبُ مِن هَـذَيْـنِ مَـنْ بَـاعَ دِيْنَـهُ ... بِـدُنْيـا سِـواهُ فَهـوَ مِـنْ ذَيْـنِ أَخْيَـبُ

وعُمِّرَ رحمهُ اللهُ سِتّاً وخَمسينَ سنةً وشُهُوراً .

٧٣ **البطس** : أَنْواعٌ مِنَ السَّمَكِ ، لَها مَراراتٌ يُكتبُ بها الكُتُبُ ، فإذا جَفَّتْ قُرِئَتْ في الظَّلامِ ، كما تُقْرَأُ بِالنَّهارِ في ضَوءِ الشَّمْسِ ؛ ذَكَرَ ذَلِكَ صاحِبُ « المِعْطَارِ »[4] .

٧٤ **البَعُوضُ** : دُوَيْبَّةٌ . قَالَ الجَوهريُّ[5] : إِنَّهُ البَقُّ ، الواحِدَةُ بَعُوضَةٌ . وهو وَهْمٌ ، والحَقُّ أَنَّهُ صِنْفانِ ، وهو يُشْبِهُ القُرادَ ، لكنَّ أَرْجُلَهُ خَفيفةٌ ، ورُطُوبَتُهُ ظاهِرَةٌ ؛ ويُسَمَّى بِالعِراقِ والشَّامِ : الجِرْجِسُ .

---

(١) الأَبيات في وفيات الأَعيان ٧/ ٢٠٧ بنسبتهما إِلى المذكور ، ثمَّ قال ابن خلكان : وقيل : إِنَّها لأَبي محمد أَحمد بن علي بن خيران العامري ، كانَ أَميراً بالمريَّة من بلاد الأَندلس ، وكان جدُّهُ خيران من سبي المنصور بن أَبي عامر ، فنُسب إِليه ، والله أَعلم .

(٢) في أ : . . . وآمالي تحدّثني × .

(٣) هما بلا نسبة في وفيات الأَعيان ٦/ ١٧٠ وزهر الأَكم ١/ ٢٨٨ وإِحياء علوم الدين ١/ ٥٣ .

(٤) وذكر القزويني في عجائب المخلوقات ٨٤ أَسماكاً بهذه الصِّفة ، دون ذكر اسمها .
ـ وفي أ : البطين .

(٥) الصحاح ٣/ ١٠٦٦ (بعض) .

قَالَ الجوهريُّ[1] : هو لغةٌ في القِرْقِسِ ، وهو البَعُوضُ الصِّغارُ .

والبَعُوضُ[2] على خِلْقَةِ الفِيلِ ، إلاَّ أَنَّهُ أكثرُ أعضاءً مِنَ الفِيلِ ؛ فإنَّ للفيلِ أَربعَ أَرجُلٍ وخُرْطُوماً وَذَنَباً ، وَلَهُ مع هَذِهِ الأَعْضَاءِ رِجلانِ زائِدَتانِ وأَربعةُ أَجنحَةٍ ؛ وخُرطوم الفيلِ مُصْمَتٌ[3] ، وخرطُومه مُجَوَّفٌ نافِذٌ للجوفِ ، فإذا طَعنَ به جَسَدَ الإنسانِ اسْتَقَى الدَّمَ ، وَقَذَفَ بِهِ إِلى جَوْفِهِ ، فهو لَهُ كالبُلْعُومِ والحُلقومِ ؛ وَلِذَلِكَ اشتدَّ عَضُّها ، وَقَويتْ على خَرْقِ الجُلُودِ الغِلاظِ ؛ قَالَ الرَّاجِزُ[4] : [من الرَّجز]

مثــلَ السَّفــاةِ دائِمــاً طَنينُهــا ... رُكِّــبَ فــي خُــرْطُــومِهــا سِكِّينُهــا

وَمِمَّا أَلهمه اللهُ تَعالَى ، أَنَّهُ إذا جَلَسَ على عُضْوٍ من أَعْضَاءِ الإِنْسَانِ ، لا يَزالُ يَتَوَخَّى بِخُرْطُومِهِ المسامَّ التي يَخرجُ مِنْها العَرَقُ ، لأَنَّها أَرَقُّ بَشَرَةٍ من جلدِ الإنسانِ ، فإذا وَجَدَها وَضَعَ خُرْطُومَهُ فيها .

وَفِيهِ من الشَّرَهِ أَنْ يمصَّ الدَّمَ إِلى أَنْ ينشقَّ وَيَموتَ ، أَو إِلى أَنْ يعجزَ عَنِ الطَّيَرانِ ، فَيكونُ ذَلِكَ سببَ هلاكِهِ .

ومن[5] عَجيبِ أَمره أَنَّهُ رُبَّما قَتَلَ البَعيرَ وغيرَهُ من ذَواتِ الأَربعِ ، فَيَبْقَى طَريحاً في الصَّحْرَاءِ ، فَتجتمعُ السِّباعُ حَوْلَهُ ، والطَّيْرُ التي تأْكُلُ الجِيفَ ، فَمَنْ أَكَلَ مِنْها شَيْئاً مَاتَ لِوَقْتِهِ .

---

(١) الصحاح ٣/ ٩١٣ (جرجس) .
(٢) المستطرف ٢/ ٤٥٢ .
(٣) هذا غير صحيح .
(٤) الشطران في الحيوان ٣/ ٣١٦ و ٥/ ٤٠٢ وأَمالي القالي ٣/ ١٢٩ والمعاني الكبير ٢/ ٦٠٨ والمزهر ١/ ١٥٩ ومحاضرات الرَّاغب ٢/ ٦٨٧ .
ـ والسَّفاة : الشَّوك .
(٥) ربيع الأَبرار ٥/ ٤٦٣ .

● وَكَانَ[1] بَعْضُ الجبابِرَةِ مِنَ المُلُوكِ بالعِراقِ يُعَذِّبُ بالبَعُوضِ ، فيأخذُ من يرِيدُ قَتْلَهُ ، فَيُخْرِجُهُ مُجَرَّداً إِلى بَعْضِ الآجامِ التي بالبَطائِحِ[2] ، ويتركُه فِيها مَكتوفاً ، فَيُقتَلُ في أَسرَعِ وَقْتٍ وأَقربِ زَمانٍ .

● وَمَا أَحسن قولَ أَبِي الفَتْحِ البُسْتِيّ في هذا المعنى[3] : [من الكامل]

لا تَسْتَخِفَّنَّ الفَتَى بِعَداوَةٍ ... أَبَداً وإِن كَانَ العَدُوُّ ضَئِيلا
إِنَّ القَذَى يُؤْذِي العُيُونَ قَلِيلُهُ ... وَلَرُبَّما جَرَحَ البَعوضُ الفِيلا

وَمَا أَلْطَفَ مَا قَالَ بعضُهم[4] : [من البسيط]

لا تَحْقِرَنَّ صَغيراً في عَداوَتِهِ ... إِنَّ البَعوضَةَ تُدْمِي مُقْلَةَ الأَسَدِ

وَنَحوه قولُ أَبِي نَصْرِ السَّعْديّ[5] : [من المتقارب]

وَلا تَحْقِرَنَّ عَدُوّاً رَماكَ ... وإِنْ كَانَ في ساعِدَيْهِ قِصَرْ
فَإِنَّ الحُسَامَ يَحُزُّ الرِّقابَ ... وَيَعْجَزُ عَمَّا تَنالُ الإِبَرْ

وَلَهُ أَيْضاً ؛ وقيلَ : إِنَّه لجمالِ الدِّين بن مَطروح[6] : [من الكامل]

يا مَنْ لَبِسْتُ عَلَيْهِ أَثْوَابَ الضَّنى ... صُفْراً مُوَشَّحَةً بِحُمْرِ الأَدْمُعِ
أَدْرِكْ بَقِيَّةَ مُهْجَةٍ لَو لَمْ تَذُبْ ... أَسَفاً عَلَيْكَ رَمَيْتُها عن أَضْلُعِي

---

(١) ربيع الأَبرار ٥/ ٤٦٢ .
(٢) البطائح : أَراضٍ واسعة بين واسط والبصرة . (معجم البلدان ١/ ٤٥٠) .
(٣) ديوانه ٢٧٩ .
(٤) بلا نسبة في زهر الأَكم ١/ ١١١ .
(٥) هو ابن نباتة السَّعديّ . وهما في ديوانه ٢/ ٧٣ واليتيمة ٢/ ٣٩٥ والإِعجاز والإِيجاز ٢٧٨ والتذكرة الحمدونية ٥/ ٢٣٣ و ٧/ ١٤٩ .
(٦) هما لابن مطروح في وفيات الأَعيان ٦/ ٢٦٢ . ورواية الثاني في أ : × . . . نأَيتُها عن أَضلعي .

ومن مَحاسِنِ شِعْرِهِ أَيضاً ، قولُهُ[1] : [من الكامل]

لَمَّا وَقَفْنا لِلْوَداعِ وصارَما كُنَّا نَظُنُّ مِنَ النَّوى تَحْقِيقا
نَثَرُوا على وَرَقِ الشَّقائِقِ لُؤْلُؤاً وَنَثَرْتُ مِنْ وَرَقِ البَهارِ عَقِيقا

● ونحوه قولُ إِبراهيم بن عليّ القَيراونيّ ، صاحِبُ « زَهْر الآداب » وغيره ، وكان كَلِفاً بالمُعَذَّرين[2] : [من الكامل]

وَمُعَذَّرِينَ كَأَنَّ نَبْتَ خُدُودِهِمْ أَقْلامُ مِسْكٍ تَسْتَمِدُّ خَلُوقا
نَظَمُوا البَنَفْسَجَ بِالشَّقِيقِ ونَضَّدوا تَحْتَ الزَّبَرْجَدِ لُؤْلُؤاً وَعَقِيقا

● وَرَوَى « التّرمذيّ » ، وَقَالَ[3] : حديثٌ حسنٌ صحيحٌ ، عن سَهل بن سَعد رَضِيَ الله تعالَى عنه ، أَنَّ النَّبيَّ ﷺ قَالَ : « لَوْ كانَتِ الدُّنْيا تعدلُ عندَ اللهِ جَناحَ بَعوضَةٍ ، ما سَقَى مِنْها كافِراً شربةَ ماءٍ » ، وكَذَلِكَ رَواهُ « الحاكمُ » وصحَّحَهُ .

● وَقَالَ الشَّاعرُ في ذَلِكَ : [من الطَّويل]

إِذَا كَانَ شَيْءٌ لا يُساوِي جَميعُهُ جَناحَ بَعُوضٍ عِنْدَ مَنْ كُنْتَ عَبْدَهُ

---

(١) هما بلا نسبة في وفيات الأعيان ٧/ ٥١ .

(٢) كذا نسب المؤلف هذين البيتين إلى الحصري القيرواني ، نقلاً عن نسخة من وفيات الأعيان [١/ ٣٩٤] وفي عبارته نقصٌ وخللٌ ؛ ومصدره ابن بسَّام في الذَّخيرة ٤/ ٣٧٨ ، ونصُّ عبارته : وحكى أَبو صفوان العتكي بصقليَّة ، قال : كان أَبو إِسحاق القيرواني يختلف إِلى بعض مشيخة القيروان ، وكان ذلك الشَّيخ كلفاً بالمعذَّرين من الغلمان ، وهو القائل فيهم : [البيتان وبعدهما ثالثٌ] .
ـ وكذا قال الشريشي في شرح المقامات ٣/ ١١٧ . فهما ـ إِذن ـ عندهما لشيخٍ قيروانيٍّ مجهولٍ .
ـ والبيتان في الحماسة الشجرية ٢/ ٩١٩ لابن الحجَّاج .

(٣) الترمذيّ (٢٣٢٠) وابن ماجه (٤١١٠) والمستدرك ٤/ ٣٠٦ .

وَأَشْغَلَ جُزْءٌ مِنْهُ كُلَّكَ ما الَّذي ... يَكُونُ على ذا الحَالِ قَدْرُكَ عِنْدَهُ

ومعنى هَوانِ الدُّنيا على اللهِ تعالَى : أَنَّهُ سُبحانه لم يَجعلْها مَقصودةً لنفسِها ، بل جَعَلَها طَريقاً مُوصِلَةً إلى مَا هُوَ المقصودُ بنفسِه ، وأَنَّهُ لَمْ يجعلْها دَارَ إقامَةٍ ولا جَزاءٍ ، وإِنَّما جَعَلَها دارَ مِحْنَةٍ وَبَلاءٍ ، وأَنَّهُ مَلَّكَها في الغالِبِ الجَهلَةَ والكَفَرَةَ ، وَحَماها الأنبياءَ والأَولياءَ والأَبْدالَ .

وَحَسْبُكَ بِها هَواناً على الله ، أَنَّهُ سُبحانَهُ وتَعالَى صَغَّرَها وحَقَّرَها ، وأَبْغَضَ أَهْلَها ومُحِبِّيها ، وَلَمْ يرضَ لعاقِلٍ فِيها إلاَّ بالتَّزَوُّدِ مِنها ، والتَّأَهُّبِ للارْتِحَالِ عنها .

وَيكفِي في ذَلِكَ ما رَواهُ « التّرمذيّ » عن أَبي هريرةَ رَضِيَ الله تعالى عنه ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ ، أَنَّهُ قَالَ[1] : « الدُّنيا مَلعونَةٌ ، مَلعونٌ ما فِيها ، إلاَّ ذِكْرُ اللهِ تَعالَى وما والاهُ ، أَو عَالِمٌ أَوْ مُتَعَلِّمٌ » . وهو حديثٌ حسنٌ غريبٌ .

ولا يُفهمُ من هَذا إِباحَةُ لَعْنِ الدُّنْيَا وسَبُّها مُطلقاً ، لما رَوى أَبُو مُوسَى الأَشعريُّ رَضِيَ الله تَعالَى عنه ، أَنَّ النَّبيَّ ﷺ قَالَ : « لا تَسُبُّوا الدُّنْيا ، فَنِعْمَتْ مَطِيَّةُ المؤمنِ ، عليها يبلُغُ الخَيْرَ ، وَبِها يَنجو مِنَ الشَّرِّ ؛ إِنَّ العبدَ إذا قَالَ : لعنَ اللهُ الدُّنيا ، قَالت الدُّنيا : لَعَنَ اللهُ أَعْصانا لِرَبِّهِ » .

خَرَّجَهُ الشَّريفُ أَبُو القاسِمِ زَيد بن عبد الله بن مَسعود الهاشمي .

وَهَذا يَقْتَضِي المنعَ من سَبِّ الدُّنْيا ولَعْنِها .

وَوَجْهُ الجَمْعِ بَيْنَهُما ، أَنَّ المُباحَ لَعنُه من الدُّنْيَا ، مَا كَان منها مُبْعِداً عَنْ ذِكْرِ اللهِ ، وشاغِلاً عنهُ ؛ كَمَا قال بعض السَّلف : كلُّ ما يَشغلُك عن ذكر الله من مالٍ وولدٍ ، فهو مَشؤوم عليك ؛ وهو الذي نَبَّهَ عليهِ الله تعالَى بِقَوْلِهِ : ﴿ ٱعْلَمُوٓاْ

---

(١) الترمذيّ (٢٣٢٢) وابن ماجه (٤١١٢) .

﴿أَنَّمَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌۢ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِى ٱلْأَمْوَٰلِ وَٱلْأَوْلَٰدِ﴾[الحديد: ٢٠].

وَأَمَّا ما كان من الدُّنْيا يُقَرِّبُ من اللهِ ، ويُعِينُ على عِبادَتِهِ ، فهوَ المَحمُودُ بِكُلِّ لِسانٍ ، المحبوبُ لِكُلِّ إِنْسَانٍ ؛ فَمِثْلُ هذا لا يُسَبُّ ، بَلْ يُرغبُ فِيهِ وَيُحبُّ ؛ وإِلَيْهِ الإِشارَةُ بالاسْتِثْنَاءِ حَيْثُ قَالَ : « إلاَّ ذِكْرُ اللهِ وما والاهُ ، أَو عالِمٌ أَو مُتعلِّمٌ » . وهو المُصَرَّحُ بِهِ في قوله : « نِعمت مَطِيَّةُ المؤْمِنِ ، عَلَيْها يبلُغُ الخَيْرَ ، وَبِها يَنجو من الشَّرِّ » وَبِهَذا يَرْتَفِعُ التَّعارُضُ بين الحديثين .

● وفي « الإحياء » للغزاليّ ، في البابِ السَّادسِ من أَبْوابِ العلم ، أَنَّ النَّبيَّ ﷺ قَالَ[1] : « إِنَّ العَبْدَ لَيُنْشَرُ لَهُ مِنَ الثَّنَاءِ مَا بين المشرِقِ والمغرِبِ ، ولا يَزِنُ عِنْدَ اللهِ جَناحَ بَعُوضَةٍ » .

وَفِي الحَدِيثِ عن أَبي هُريرةَ رضِي الله عنه ، عن النَّبيِّ ﷺ ، أَنَّهُ قَالَ[2] : « لَيَأْتِي الرَّجُلُ السَّمينُ العَظيمُ يومَ القِيامَةِ ، لا يَزِنُ عندَ اللهِ جَناحَ بَعُوضَةٍ ؛ اقرؤُوا إِنْ شِئْتُم ﴿فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ وَزْنًا﴾ [الكهف : ١٠٥] » . رَواهُ البُخارِيُّ في التَّفْسِيرِ ، ومثله في التَّوبَةِ .

قَالَ العُلماءُ : مَعنى هَذَا الحَدِيثِ : أَنَّهُمْ لا ثَوابَ لهم ، وَأعمالُهم مُقابَلَةٌ بالعذابِ ، فَلا حسنةَ لَهُمْ تُوزَنُ في مَوازِينِ القِيامَةِ ؛ ومَنْ لا حَسَنَةَ لَهُ فهوَ في النَّارِ .

وَقَالَ أَبُو سعيد الخُدْرِيّ رَضِيَ اللهُ تَعالَى عنه : يُؤْتى بأَعمالٍ كجبال تِهامَةَ ، فَلا تَزنُ عندَ اللهِ شَيْئاً .

وَقِيلَ : المُرادُ المجازُ والاستعارَةُ ؛ كَأَنَّه قال : لا قَدْرَ لَهم عِندنا يوم القِيامَةِ ؛ وَفيهِ مِنَ الفِقْهِ ذَمُّ السِّمَنِ لِمَنْ تكلَّفَهُ ، لِما في ذَلِكَ من تكلُّفِ المطاعِمِ

---

(١) لم يعزُه الغزالي إلى النَّبيِّ ﷺ ، وإِنَّما قالَ : وفي خبرٍ آخر . (الإحياء ١/ ٥٥) .

(٢) البخاري ٥/ ٢٣٦ (تفسير سورة الكهف) ومسلم (٢٧٨٥) .

الزَّائِدَةِ على قَدْرِ الكِفايَةِ ؛ وَقد قال ﷺ : « إِنَّ أَبغضَ الرِّجَالِ إِلى اللهِ الحَبْرُ السَّمِينُ » .

● قَالَ وَهب بن مُنَبِّه[1] : لَمَّا أَرسل الله تعالى البعوضَ على النّمروذِ ، اجتمعَ منه في عَسكره ما لا يحصى عدداً ؛ فلمَّا عايَنَ النّمروذُ ذلك ، انفردَ عَنْ جَيشِهِ ، ودخلَ بيته ، وأغلق الأَبوابَ ، وَأَرْخَى السُّتُورَ ؛ وَنامَ على قَفاهُ مُفَكِّراً ؛ فدخلَت بَعُوضَةٌ في أَنفه ، وصعدَتْ إِلى دِماغِهِ ، فَعُذِّبَ بِها أَرْبَعِينَ يوماً ، حتَّى إِنَّه كان يضربُ بِرَأْسِهِ الأَرضَ ؛ وَكَانَ أَعَزَّ النَّاسِ عندَه مَن يَضرِبُ رأسَهُ ؛ ثمَّ سَقَطَتْ منه كالفَرْخِ وهي تَقُولُ : كَذَلِكَ يُسَلِّطُ اللهُ رُسُلَهُ على مَن يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ ، ثمَّ هلكَ حينئِذٍ .

● وَقَالَ محمَّد بن عبَّاس الخوارَزميّ الطَّبْرَخَزيّ في الوزيرِ أَبي القاسِمِ المُزَنِيُّ ، لمَّا قُبِضَ عَلَيْهِ[2] : [من الكامل]

لا تَعْجَبُوا مِنْ صَيْدِ صَعْوٍ بازِياً ... إِنَّ الأُسُودَ تُصادُ بِالخِرْفانِ
قَدْ غَرَّقَتْ أَمْلاكَ حِمْيَرَ فَأْرَةٌ ... وَبَعُوضَةٌ قَتَلَتْ بَنِي كَنْعانِ

● وَرَوَى جَعفر الصادق بن محمَّد الباقِرِ ، عن أَبيهِ ، قال[3] : « نَظَرَ رسولُ اللهِ ﷺ إِلى مَلَكِ المَوْتِ عليهِ السَّلام عنْد رأْسِ رَجُلٍ من الأَنْصَارِ ، فقال له رسولُ اللهِ ﷺ : ارفُقْ بصاحِبِي ، فإِنَّهُ مؤمِنٌ . قَالَ : إِنِّي بِكُلِّ مُؤْمِنٍ رَفِيقٌ ، وَمَا مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ إِلاَّ أَتَصَفَّحُهُمْ في كُلِّ يَوْمٍ خمسَ مَرَّاتٍ ؛ وَلَوْ أَنِّي أَرَدْتُ قَبْضَ

---

(١) تاريخ الطَّبري ١/ ٢٨٨ والمنتظم ١/ ٢٨١ .

(٢) الطبرخزي : هو أَبو بكر الخوارزمي ؛ سمّى نفسه بذلك لأَنَّ أَباه من طبرستان ، وأُمُّهُ من خوارزم . والبيتان في : ثمار القلوب ١/ ٦١٠ ويتيمة الدهر ٤/ ٢٣٦ ونسمة السحر ٣/ ١٣٣ ، وديوانه ٤١٦ . وأَرى قوله : بني كنعان ، خطأ . صوابه : فتى كنعان .

(٣) المعجم الكبير للطبراني ٤/ ٢٦١ وكنز العمال (٤٢٨١٠) والإِصابة ٢/ ٢٣٨ (ترجمة خزرج الأَنصاري ، رقم ٢٢٥٤) والطرثوث ٢٤٥ .

رُوحٍ بَعُوضَةٍ ، ما قدرتُ ، حتَّى يَكُونَ مِنَ اللهِ تَعالىَ الأَمْرُ بِقَبْضِها » .

قَالَ جعفرُ بن محمَّد : بَلَغَنِي أَنَّهُ يَتَصَفَّحُهُم عِنْدَ مَواقِيتِ الصَّلاةِ . انتهى .

● ومن هذا وما تَقَدَّمَ عن مالِكٍ في البَراغِيثِ ، يُعْلَمُ أَنَّ مَلَكَ المَوْتِ هو المُوَكَّلُ بِقَبْضِ كُلِّ ذِي رُوحٍ .

والبعوضةُ[1] على صِغَرِ جِرْمِها ، قد أَودع الله تعالى في مُقَدَّمِ دِماغِها قُوَّةَ الحِفْظِ ، وفي وَسَطِهِ قوَّةَ الفِكْرِ ، وفي مُؤَخَّرِهِ قُوةَ الذِّكْرِ ؛ وخلقَ لَها حاسَّةَ البَصَرِ ، وحاسَّةَ اللَّمْسِ ، وحاسَّةَ الشَّمِّ ؛ وَخَلَقَ لَهَا مَنْفَذاً للغِذَاءِ ، ومَخْرَجاً لِلفُضْلَةِ ، وَخَلَقَ لَها جَوْفاً وأَمعاءً وعِظاماً ؛ فَسُبْحانَ مَنْ قَدَّرَ فَهَدَى ، وَلَمْ يخلُقْ شَيْئاً مِنَ المَخْلُوقاتِ سُدىً .

●وَأَنْشَدَ الزَّمخشريُّ في تَفْسِيرِ سُورَةِ البَقَرَةِ[2] : [من الكامل]

يا مَنْ يَرَى مَدَّ البَعُوضِ جَناحَها ... فِـي ظُلْمَـةِ اللَّيْـلِ البَهِيـمِ الأَلْيَـلِ
وَيَـرى مَنـاطَ عُـرُوقِهـا فِـي نَحْـرِهـا ... والمُـخَّ فـي تِلْـكَ العِظَـامِ النُّحَّـلِ
امْنُـنْ عَلَـيَّ بِتَـوْبَـةٍ أَمْحُـو بِهـا ... مَـا كَـانَ مِنِّـي فـي الـزَّمـانِ الأَوَّلِ

وَنَقَلَ ابنُ خلِّكان عن بعضِ الفضلاءِ ، أَنَّ الزَّمخشريَّ أَوْصَى أَنْ تُكتبَ هَذِهِ الأَبياتُ على قَبْرِهِ .

وَيُروى عوض : امْنُنْ عليَّ بِتَوْبَةٍ ؛ كَمَا قَال بعضُهم[3] :

اغْفِـرْ لِعَبْـدٍ تَـابَ مِـنْ فَـرَطـاتِـهِ ... مَـا كَـانَ مِنْـهُ فـي الـزَّمـانِ الأَوَّلِ

● وفي « تاريخِ ابن خلِّكان » وغيره[4] : أَنَّ الزَّمخشريَّ كَانَ يعتقدُ

---

(١) المستطرف ٢/ ٤٥٣ .
(٢) الكشاف ١/ ٢٦٥ ووفيات الأعيان ٥/ ١٧٣ والمستطرف ٢/ ٤٥٢ .
(٣) بهذه الرِّواية عند ابن خلكان ٥/ ١٧٣ .
(٤) وفيات الأعيان ٥/ ١٧٠ .

الاعتزالَ ويتظاهر بِهِ ، وَكَانَ إذا اسْتأذنَ على صاحِبٍ لَهُ بالدُّخُولِ ، يقول : أَبُو القاسِمِ المُعتزليُّ بالبابِ ؛ وأَوَّلُ ما صَنَّفَ من الكُتب « الكَشَّاف » فَكَتَبَ في أَوَّلِ خُطبته : الحمدُ للهِ الَّذِي خَلَقَ القُرْآنَ . فَقِيلَ لَهُ : إِنْ تركتَه على هَذِهِ الهيئَة ، هَجَرَهُ الناسُ . فغَيَّرَهُ ، وَقَالَ : الحمدُ للهِ الَّذِي جَعَلَ القُرْآنَ ؛ وَجَعَلَ عندَهُم بِمَعْنَى خَلقَ ؛ ويُوجَدُ في كثيرٍ من النُّسَخِ : الحمدُ الَّذِي أَنْزَلَ القُرآنَ ، وهو من إِصْلاحِ الناسِ ، لا مِنْ إِصْلاحِ المُصَنِّفِ ، فافْهَمْ .

● تُوفِّيَ الزَّمخشريُّ لَيْلَةَ عَرَفَة ، سنةَ ثَمانٍ وثلاثِينَ وخَمسمئة[1] .

وَقد تكلَّمَ في « الإِحْيَاءِ » في بابِ المَحَبَّةِ[2] ، على خَلْقِ البَعُوضَةِ ، وصِفَتِها ، وَمَا أَودعه اللهُ تَعالى فِيها من الأَسرارِ .

● **فائِدَةٌ** : رَأَيتُ في كتاب « الدُّعاءِ » للشَّيْخِ الإمام العلاَّمَة أَبي بَكرٍ محمَّد بن الوليد الفِهْرِيّ الطُّرطوشي ـ وَيُعرفُ بابْنِ أَبي رَنْدَقَة ، بالرَّاءِ المُهملة المَفتوحة وتسكين النُّونِ ـ وهو إِمامٌ وَرِعٌ ، أَديبٌ مُتَقَلِّلٌ ؛ وفاتُه بالإِسْكندريَّة سنةَ عشرين وخَمسمئة[3] : عن مُطَرّف بن عبد الله بن [مطرِّف][4] ـ أَبي مُصعب المَدَنيّ ـ أَنَّهُ قال : دَخلْتُ على المنصورِ ، فوجدتُه مَغموماً حَزيناً ، قَدِ امتنعَ عَنِ الكَلام لِفَقْدِ بعضِ أَحِبَّتِهِ ، فقَالَ لي : يا مُطَرِّف ، طَرَقَنِي من الهَمِّ ما لا يَكشفُهُ إِلاَّ اللهُ الَّذِي بَلانِي بِهِ ، فهل من دُعاءٍ أَدْعُو به ، عَسَى أَنْ يَكْشِفَهُ اللهُ

---

(١) ترجمته في : وفيات الأعيان ٥/١٦٨ وسير أعلام النبلاء ٢٠/١٥١ وتاج التراجم ٢٥١ . . . .

(٢) إحياء علوم الدين ٤/ ٢٧٣ .

(٣) في أ ، ط : سنة اثنتين وخمسمئة ! . وانظر ترجمته في : وفيات الأعيان ٤/ ٢٦٢ وسير أعلام النبلاء ١٩/ ٤٩٠ . . . .

(٤) الزِّيادة لازمةٌ . وترجمته في الوافي بالوفيات ٢٥/ ٦٢٤ وتاريخ الإسلام ٤٦ [وفيات ٢١١ ـ ٢٢٠] .

عَنِّي ؟ فقلتُ : يا أَميرَ المُؤمنين ، حَدَّثَنِي محمَّد بن ثابت ، عن عمر بن ثابت البَصريّ ، قَالَ : دَخَلَتْ في أُذُن رجلٍ من أهلِ البصرة بعوضَةٌ ، حتىٰ وصلَت إلى صِماخِهِ ، فأَنْصَبَتْهُ وأَسْهَرَتْهُ ليلَهُ ونَهارَهُ ، فقال له رجلٌ من أصحَابِ الحسنِ البَصريّ : يا هذا ، ادْعُ بِدُعاءِ العلاءِ بن الحَضْرَمِيّ صاحِبِ رَسُولِ اللهِ ﷺ ، الَّذِي دَعا بِهِ في المَفازَةِ وفي البحرِ ، فَخَلَّصَهُ اللهُ تعالى ؛ فَقَالَ له الرَّجلُ : وما هو رَحِمَكَ الله ؟ فَقَالَ[1] : قَالَ أَبو هُريرةَ رَضِيَ اللهُ تَعالَى عنه : بُعِثَ العلاءُ ابن الحَضرميُّ في جيشٍ كنتُ فيهم إلى البَحرين ، فَسَلكنا مَفازةً ، فعطِشْنَا عَطَشاً شَديداً حتَّى خِفْنا الهلاكَ ، فَنَزَلَ العلاءُ وصلَّى ركعتين ، ثمَّ قَالَ : يا حَلِيمُ يا عَليمُ ، يا عَليُّ يا عَظِيمُ ، اسْقِنا ؛ فجاءَتْ سَحابَةٌ كَأَنَّها جَناحُ طائِرٍ ، فقَعْقَعَتْ عَلَيْنا ، وأَمْطَرَتْنا حتَّى ملأْنا الآنِيَةَ وَسَقَيْنا الرِّكابَ ؛ ثمَّ انطلقنا حتَّى أَتينا على خَليجٍ من البحرِ ، ما خِيْضَ قبلَ ذَلِكَ اليومِ ولا خِيضَ بعدهُ ، فَلَمْ نَجِدْ سُفُناً ، فصلَّى العلاءُ رَكعتين ، ثمَّ قَالَ : يا حَليمُ يا عَليمُ ، يا عليُّ يا عَظِيمُ ، أَجِزْنا ؛ ثمَّ أَخَذَ بِعِنانِ فَرسِهِ ، ثمَّ قَالَ : بسم الله ، جُوزوا .

قَالَ أَبُو هُريرة رَضِيَ اللهُ تَعالَى عنه : فَمَشَيْنا على الماءِ ، فواللهِ ما ابْتَلَّ لَنا قَدَمٌ ولا خُفٌّ ولا حافِرٌ ، وكَانَ الجَيْشُ أَربعةَ آلافٍ .

قَالَ : فَدَعا الرَّجلُ بِها ، فواللهِ ما بَرِحْنا حتَّى خرَجَتْ من أُذُنِهِ لَها طَنينٌ ، حتَّى صَكَّت الحائِطَ ، وَبَرَأَ الرَّجلَ .

قَالَ : فاسْتَقْبَلَ المنصورُ القِبْلَةَ ، وَدَعا بهذا الدُّعاءِ ساعَةً ، ثمَّ أَقبلَ بِوَجْهِهِ إِليَّ وَقَالَ : يا مُطَرِّفُ ، قَدْ كَشَفَ اللهُ عَنِّي ما كنتُ أَجِدُهُ من الهَمِّ ؛ وَدَعا بِالطَّعامِ فأَجلسنِي فأَكلتُ معه .

● وَيقرُبُ مِن هَذا ، ما حَكَاهُ ابنُ خلِّكان في ترجمة موسى الكاظم بن

---

(١) طبقات ابن سعد ٥/ ٢٨٠ ودلائل النبوة لأبي نعيم (٥٢١) ص ٥٧٤ .

جعفر الصَّادق[1] ، أَنَّ هارُونَ الرَّشيد حَبَسَهُ في بغداد ، ثمَّ دَعا صاحِبَ شَرطَتِهِ ذات يوم ، فَقَالَ لَهُ : رَأَيْتُ في مَنامِي حَبَشِيّاً ، أَتانِي ومعه حَرْبَةٌ ، وَقَالَ : إِنْ لَمْ تُخْلِ عن مُوسى بن جعفر وإلاَّ نَحَرْتُكَ بِهَذِهِ الحَرْبَةِ ؛ فاذْهَبْ فَخَلِّ عنه ، وأَعطِهِ ثَلاثِينَ أَلفَ درهمٍ ، وقُلْ لَهُ : إِنْ أَحبَبْتَ المَقامَ عندَنا فَلَكَ عندي ما تُحِبُّ ، وإِنْ أَحببتَ المُضِيَّ إلى المَدِيْنَةِ فامْضِ .

قَالَ صاحِبُ الشَّرطَةِ : ففعلتُ ذَلِكَ ، وقلت له : لَقَدْ رَأَيْتُ مِنْ أَمْرِكَ عَجَباً ؛ فَقَالَ : أَنا أُخبرِكُ ، بَيْنَما أَنا نائِمٌ إذ أَتانِي رَسُولُ اللهِ ﷺ فَقَالَ : « يا مُوسى ، حُبِسْتَ مَظلوماً ، فقلْ هَذِهِ الكَلِمَاتِ فإِنَّكَ لا تَبيتُ هَذِهِ اللَّيْلَةَ في السِّجْنِ ، قُلْ : يا سامِعَ كُلِّ صَوْتٍ ، ويا سابق كُلِّ فَوْتٍ ، ويا كاسِيَ العِظامَ لَحْماً ومُنْشِرَها بعدَ المَوْتِ ؛ أَسْأَلُكَ بأَسْمائِكَ العِظامِ ، وباسْمِكَ الأَعظمِ الأَكبرِ المخزونِ المَكْنُونِ ، الذِي لَم يَطَّلِعْ عليْهِ أَحَدٌ من المخلُوقِينَ ، يا حَلِيماً ذا أَناةٍ لا يُقْدَرُ على أَناتِهِ ، يا ذَا المَعْرُوفِ الذي لا يَنْقَطِعُ مَعروفُهُ أَبَداً ، ولا نُحصِي له عدداً ؛ فَرِّجْ عَنِّي » . فَكَانَ مَا تَرَى .

وتوفِّيَ موسى الكاظِمُ في رَجَب سنةَ ثلاثٍ ، وَقِيلَ : سنةَ سبعٍ وثَمانين ومئة ببغدادَ مَسْمُوماً ؛ وَقِيلَ : إِنَّهُ تُوفِّيَ في الحبسِ .

وَكَان الشَّافعيُّ يَقُولُ : قبرُ موسى الكاظِم ، التِّرْيَاقُ المُجَرَّبُ .

● وَقَدْ أَذْكَرتني هَذِهِ الحِكايَةُ مَا حَكَاهُ الخَطِيبُ أبو بَكرٍ في « تاريخِهِ » وابن خلِّكان أَيضاً في ترجمةِ يَعقوب بن داود[2] :

أَنَّ المهديَّ حَبَسَهُ في بئرٍ ، وبنى عَلَيْها قُبَّةً ، فَمَكَثَ فِيها خَمسَ عشرةَ

---

(١) الخبر في مروج الذهب ٤/ ٢٠٦ ـ ٢٠٧ وعنه ابن خلكان ٥/ ٣٠٩ وابن طولون في الأَئمَّة الاثنا عشر ٩١ .

(٢) تاريخ بغداد ١٦/ ٣٨٥ ووفيات الأَعيان ٧/ ٢٥ والفرج بعد الشِّدة ٢/ ٢٣٤ .

سنةً ، وكَانَ يُدْلَى لَهُ فِيها كُلَّ يَوْمٍ رَغيفُ خُبْزٍ وكُوزُ ماءٍ ، ويُؤْذَنُ بأَوْقَاتِ الصَّلاةِ . قَالَ : فلمَّا كَانَ في رَأْسِ ثلاثَ عشرةَ سنةً أَتانِي آتٍ في مَنامِي ، فَقَالَ : [من البسيط]

حَنا على يُوسُفٍ رَبٌّ فَأَخْرَجَهُ   مِنْ قَعْرِ جُبٍّ وَبَيْتٍ حَوْلَهُ عَمَمُ

قَالَ : فحمدتُ اللهَ تَعالى ، وقُلْتُ : أَتانِي الفَرَجُ ، فمكثتُ حَوْلاً لا أَرَى شَيْئاً ؛ فَفِي رَأْسِ الحولِ أَتاني ذَلِكَ الآتي ، فأَنْشَدَنِي[1] : [من الطَّويل]

عَسَى فَرَجٌ يَأْتِي بِهِ اللهُ إِنَّهُ   لَهُ كُلَّ يَوْمٍ فِي خَليقَتِهِ أَمْرُ

قَالَ : ثمَّ أَقمتُ حَوْلاً آخرَ لا أَرى شَيْئاً ، ثمَّ أَتانِي ذَلِكَ الآتِي في رأس الحولِ ، فأَنْشَدَنِي[2] : [من الوافر]

عَسَى الكَرْبُ الَّذِي أَمْسَيْتُ فِيهِ   يَكُونُ وَراءَهُ فَرَجٌ قَرِيبُ
فَيَأْمَنَ خائِفٌ وَيُفَكَّ عانٍ   وَيَأْتِي أَهْلَهُ النَّائِي الغَرِيبُ

قَالَ : فلمَّا أَصبحْتُ نُودِيتُ ، فظَنَنْتُ أَنِّي أُوذَنُ بالصَّلاةِ ، فأُدليَ لِي حَبلٌ ، فربطتُ نفسِي به ، وَنُشِلْتُ من البِئْرِ ، فانطُلِق بي ، فأُدْخِلْتُ على الرَّشيدِ ، فقيلَ لِي : سَلِّمْ على أَميرِ المُؤمنين ؛ فقلت : السَّلامُ عَلَيْكَ يا أَميرَ المؤمنين المهديّ ، فَقَالَ لِي : لَسْتُ بِهِ ؛ فقلت : السَّلامُ عليكَ يا أَميرَ المؤمنين الهادِي ، فقَالَ لِي : لَسْتُ بِهِ ؛ فقلت : السَّلامُ عليك يا أَميرَ المؤمنين ، فَقَالَ : الرَّشيد ؛ فقلت : الرَّشيد . فَقَالَ : يا يَعقوبُ ، ما شفعَ فِيكَ إِليَّ أَحدٌ ، غَيْرَ أَنِّي حَمَلْتُ اللَّيْلَةَ صَبِيَّةً لِي على عُنقِي ، فَذكرتُ حَمْلَكَ إِيَّايَ على عُنقِكَ ، فرثَيتُ لَكَ وأَخرجتُكَ ـ وكَانَ يَعقوب يَحملُ الرَّشيدَ على عُنقِه وهو صَغيرٌ يُلاعِبُهُ ـ ثُمَّ أَمرَ لَهُ بجائِزَةٍ ، وَصَرَفَهُ .

---

(١) البيت في مصادر الخبر والتذكرة الحمدونيّة ٨/ ٥٤ ، والمستطرف ٢/ ٣٦١ بلا نسبة .

(٢) هما لهدبة بن الخشرم العذري ، في ديوانه ٥٤ .

الحُكْمُ : يُحَرَّمُ أَكْلُها لاسْتِقْذارِها .

● **فائدةٌ** : رَوَى البُخارِيُّ في « الأَدَب » والتّرمذيّ في « مناقِبِ الحسن والحُسين رَضِيَ اللهُ تَعالَى عنهما » من حديث عبدِ الرَّحمنِ بن أَبي نُعْم ، قَالَ[1] : « كنتُ عند ابن عمر رَضِيَ اللهُ تَعالَى عنهما ، فسَأَلَه رجلٌ عَنْ دَمِ البَعُوضِ ، فقَالَ : مِمَّنْ أَنتَ ؟ قَالَ : مِنْ أَهْلِ العِراقِ ؛ فقَالَ ابْنُ عمر رَضِيَ اللهُ تَعالَى عنهما : انظُروا إِلى هذا ، يَسْأَلُنِي عن دَمِ البَعُوضِ ، وَقَدْ قَتَلُوا ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللهِ ﷺ ؛ وسمعتُه ﷺ يَقُولُ : « هُما رَيْحانتايَ من الدُّنْيا » .

قَالَ[2] : وَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَشْبَهَ بِرَسُولِ اللهِ ﷺ من الحسنِ والحُسينِ رَضِيَ الله عنهما .

وَرَوَى « ابنُ حِبَّان » و« التّرمذيّ » ، عن عليّ رَضِيَ الله تعالى عنه ، قَالَ[3] : كَانَ الحَسَنُ أَشبهَ برسولِ اللهِ ﷺ ما بَيْنَ الصَّدْرِ والرَّأْسِ ، والحسينُ أَشْبَهَ بِرَسُولِ اللهِ ﷺ مَا كَانَ أَسفلَ مِن ذَلِكَ .

●**فائِدةٌ أُخْرى** : رَوى في « الرَّوضِ الزَّاهرِ » عن الشَّعبيّ ، قَالَ[4] : لَمَّا بَلَغَ الحَجَّاجَ أَنَّ يَحيى بن يَعْمَر يَقُولُ : إِنَّ الحَسَنَ والحُسينَ رَضِيَ اللهُ تَعالَى عنهما من ذُرِّيَّةِ رسولِ اللهِ ﷺ ـ وَكَانَ يحيى بن يَعْمَر بِخُراسان ـ فكتبَ الحَجَّاجُ إِلى قُتيبة بن مُسلم والي خُراسان : أَنِ ابْعَثْ إِليَّ يَحْيَى بن يَعْمَر ؛ فبَعَثَ بِهِ إِلَيْهِ .

---

(١) الأَدب المفرد (٨٥) وصحيح البخاري ٤/ ٢١٧ (مناقب الحسن والحسين) والترمذي (٣٧٧٠) .

(٢) الترمذي (٣٧٧٦) .

(٣) الترمذي (٣٧٧٩) وابن حبّان (٦٩٧٤) .

(٤) وفيات الأَعيان ٦/ ١٧٤ ، وإِنباه الرواة ٤/ ١٩ ـ ٢٠ .

قَالَ الشَّعبيُّ : وكنتُ عندَ الحَجَّاجِ حِينَ أُتِيَ بِهِ إِلَيْهِ ، فقال له الحَجَّاجُ : بَلَغَنِي أَنَّكَ تزعمُ أَنَّ الحسن والحسين من ذُرِّيَّةِ رسولِ اللهِ ﷺ . قَالَ : أَجل يا حَجَّاج . قَالَ الشَّعبيُّ : فعجبتُ من جَراءَتِهِ بِقَوْلِهِ : يا حَجَّاجُ ؛ فَقَالَ لَهُ الحَجَّاجُ : واللهِ إِنْ لَمْ تخرجْ منها ، وتَأْتِنِي بها مُبَيَّنَةً واضِحَةً من كتابِ اللهِ تَعالى ، لأُلْقِيَنَّ الأَكْثَرَ منكَ شَعْراً ؛ ولا تَأْتِنِي بِهَذِهِ الآيَة ﴿ نَدْعُ أَبْنَآءَنَا وَأَبْنَآءَكُمْ وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَكُمْ ﴾ [آل عمران : ٦١] قَالَ : فإِنْ خرجتُ من ذَلِكَ وأتيتُكَ بها واضِحَةً مُبَيَّنَةً من كتابِ اللهِ تَعالى فهوَ أَمانِي ؟ قَالَ : نعم ؛ فَقَالَ : قَالَ اللهُ تعالَى : ﴿ وَوَهَبْنَا لَهُۥٓ إِسْحَٰقَ وَيَعْقُوبَ ۚ كُلًّا هَدَيْنَا ۚ وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ ۖ وَمِن ذُرِّيَّتِهِۦ دَاوُۥدَ وَسُلَيْمَٰنَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَٰرُونَ ۚ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿٨٤﴾ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ ۖ ﴾ [الأنعام : ٨٤ ـ ٨٥] ثمَّ قَالَ يحيى بن يَعْمُر : فمنْ كَانَ أَبا عيسى ، وَقَدْ ألحقَه اللهُ بِذُرِّيَّةِ إِبراهيم ؟ وما بينَ عيسى وإبراهيم أكثرُ مِمَّا بينَ الحَسَنِ والحُسينِ ومحمَّد صلواتُ اللهِ عَلَيْه وسَلامه ؛ فقال له الحَجَّاجُ : ما أَراكَ إِلاَّ قد خرجتَ ، وأَتَيْتَ بها مُبَيَّنَةً واضِحَةً ؛ واللهِ لَقَدْ قرأْتُها وما عَلِمْتُ بها قَطُّ ؛ وهذا من الاسْتِنْباطَاتِ البديعةِ ؛ ثمَّ قَالَ لَهُ الحَجَّاجُ[١] : أَخبرني عنِّي هل أَلْحنُ ؟ فسكتُّ ؛ فَقَالَ : أَقسمتُ عليك ، فقال : أَمَّا إِذْ أَقسمْتَ عَليَّ أَيُّها الأَميرُ ، فإِنَّكَ تَرفعُ ما يُخْفضُ ، وتَخفضُ ما يُرفع ؛ فَقَالَ : ذاكَ واللهِ اللَّحْنُ السَّيِّىءُ .

ثمَّ كَتَبَ إِلى قُتيبة بن مُسلم : إِذا جاءَكَ كِتابي هَذَا ، فاجعلْ يحيى بن يَعْمَر على قَضائِكَ ، والسَّلامُ .

وَقِيلَ[٢] : إِنَّ الحجَّاجَ قال لِيحيى : أَسَمِعْتَنِي أَلحنُ ؟ قَالَ : في حرفٍ واحدٍ ، قَالَ : في أَيٍّ ؟ قَالَ : في القُرآن . قَالَ : ذَلِكَ أَشنعُ ؛ ما هُو ؟ قَالَ :

---

(١) ومن هنا زيادة على ما تقدَّمَ : نزهة الأَلباء ١٦ ـ ١٧ ومعجم الأدباء ٦/ ٢٨٣٦ .

(٢) وفيات الأَعيان ٦/ ١٧٤ .

تَقُول : ﴿ قُلْ إِن كَانَ ءَابَآؤُكُمْ وَأَبْنَآؤُكُمْ ﴾ إلى قوله : ﴿ أَحَبَّ إِلَيْكُم ﴾ [التَّوبة : ٢٤] فتقرؤُها بالرَّفعِ ؛ فَقَالَ لَهُ الحَجَّاجُ : لا جَرَمَ ، لا تسمعُ لي لَحْناً ؛ وأَلْحَقَهُ بِخُراسان .

قَالَ الشَّعبيُّ : كَأَنَّ الحجّاجَ لمَّا طَالَ عَلَيْهِ الكلامُ ، نَسِيَ ما ابتدأ به .

وَذَكَرَهُ ابنُ خلِّكان في ترجمة يَحْيَى بن يَعْمَر ، وفيهِ بَعْضُ مخالفَةٍ .

قلتُ : في كَلامِ يَحيى تَصريحٌ بأَنَّ الضَّميرَ في ﴿ وَمِن ذُرِّيَّتِهِۦ ﴾ [الأنعام : ٨٤] يَعود على إِبراهيم ؛ والَّذِي في الكَواشِي والبَغَوِيّ وغيرهما ، أَنَّ الضَّميرَ يعودُ إِلى نوحٍ ، لأَنَّ اللهَ تَعالى ذَكَرَ من جُملتهمْ يونس ولُوطاً ، فَقَالَ : ﴿ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ ٱلصَّـٰلِحِينَ ﴿٨٥﴾ وَإِسْمَـٰعِيلَ وَٱلْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا ۚ وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى ٱلْعَـٰلَمِينَ ﴿٨٦﴾ ﴾ [الأنعام : ٨٥ ـ ٨٦] ويونس ولوط من ذُرِّيَّةِ نوحٍ لا مِنْ ذُرِّيَّةِ إِبراهيم ؛ لكنَّ استدلالَهُ صَحيحٌ على القَوْلِ الثَّاني أَيْضاً .

● قَالَ ابنُ خلِّكان : كَانَ يَحْيَى بن يَعْمَر تابعيّاً ، عالِماً بالقُرآنِ والنَّحوِ ، وكَان شيعيّاً من الشِّيعَةِ الأُولى ، يَتَشَيَّعُ تَشَيُّعاً حَسَناً ، يَقُولُ بِتَفْضِيلِ أَهلِ البيتِ من غَيرِ تَنْقِيصٍ لأَحدٍ من الصَّحابَةِ رَضِيَ اللهُ تَعالَى عنهم .

● قَالَ ابن خلِّكان[١] : خَطَبَ أَميرٌ بالبَصرَةِ ، فَقَالَ : اتَّقُوا اللهَ ، فإِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ الله فَلا هَوارَةَ عَلَيْه[٢] ؛ فَلَمْ يَدْروا مَا قَالَ الأَميرُ ، فَسأَلُوا أَبا سعيدٍ يَحيى بن يَعْمَر العَدْوانيّ ، فَقَالَ : الهوارَةُ : الضَّياعُ ، كَأَنَّهُ قَالَ : من اتَّقَى اللهَ فلا ضَياعَ عليه . والهوارات : المَهالِكُ ، واحِدُها هَوْرَةٌ ؛ وحُدِّثَ الأَصمعيُّ بِهذا الحَدِيثِ ، فَقَالَ : إِنَّ الغَرِيبَ لواسعٌ ، لَمْ أَسْمَعْ بِهذا قطُّ .

---

(١) وفيات الأعيان ٦/ ١٧٥ . وفي النهاية لابن الأثير ٥/ ٢٨١ أَنَّ الخطيب هو أَنس رَضِيَ اللهُ عنه .

(٢) في الحديث : « مَنْ أَطاعَ ربَّهُ فلا هوارة عليه » . النِّهاية .

وتوفِّي يَحْيَى بن يَعْمَر سنةَ تسعٍ وعشرينَ ومئة .

وَيَعْمَر : بِفَتْح اليَاء والميم ، بينَهما عَيْنٌ مُهملةٌ ساكنةٌ ، وقيل : بِضمِّ الميم ، والأَوَّل أَصحُّ . انتهى .

● **تَتِمَّةٌ** : قَالَ نصرُ اللهِ بن مجلى ـ وَكَانَ من الثّقاتِ وأَهلِ السُّنَّةِ[(١)] ـ : رَأَيْتُ عليَّ بن أَبي طالبٍ رضي الله تعالى عنه في المَنامِ ، فقلت لَهُ : يا أَميرَ المؤمنين ، تفتحونَ مكَّةَ ، فتقولُون : مَن دَخَلَ دارَ أَبي سُفيان فهو آمِنٌ ، ثمَّ يَتِمُّ على وَلَدِكَ الحُسين ما تَمَّ ؟ فَقَالَ لِي : أَما سَمِعْتَ أَبْياتَ ابنِ الصَّيْفِيّ في هذا ؟ فقُلتُ : لا ، فَقَالَ : اسمعها منهُ ؛ ثمَّ انتبهتُ ، فبادرتُ إِلى حَيْصَ بَيْصَ فذكَرْتُ لَهُ الرُّؤْيَا ، فَشهقَ وَبَكى ، وحلفَ باللهِ لَمْ تخرجْ مِنْ فَمِهِ ولا خَطِّهِ إِلى أَحدٍ ، وما نَظَمَها إِلاَّ في لَيلَتِه ؛ ثمَّ أَنْشدنَي قَوْلَهُ[(٢)] : [من الطَّويل]

مَلَكْنا فَكَانَ العَفْوُ مِنَّا سَجِيَّةً ... فَلَما مَلَكْتُمْ سَالَ بالدَّمِ أَبْطَحُ
وَحَلَّلْتُمُ قَتْلَ الأَسارَى وَطَالَما ... عَدَوْنا على الأَسْرَى فَنَعْفُو ونَصْفَحُ
وَحَسْبُكُمُ هذا التَّفاوُتُ بَيْنَنَا ... وَكُلُّ إِناءٍ بِالَّذِي فِيهِ يَنْضَحُ

واسمُ الحَيْصَ بَيْصَ[(٣)] : سعدُ بن محمَّد ، أَبو الفوارِس ، التَّميميّ ، شاعرٌ مشهورٌ ، ويُعرفُ بابْنِ الصَّيْفيِّ ؛ وَلُقِّبَ بالحَيْصِ بَيْصِ ، لأَنَّهُ رَأَى النَّاسَ يَوْماً في حركةٍ مُزعجةٍ وأمرٍ شَديدٍ ، فَقَالَ : ما لِلنَّاسِ في حَيْصَ بَيْصَ ؟ فبَقِيَ عليه هذا اللَّقَبُ ؛ ومَعْنى هاتَيْن الكلمتين : الشِّدَّةُ والاخْتِلاطُ .

---

(١) وفيات الأَعيان ٢/ ٣٦٤ ـ ٣٦٥ ومعجم الأُدباء ٣/ ١٣٥٥ وبغية الطلب ٦/ ٢٦٥٦ والوافي بالوفيات ١٥/ ١٦٧ .

(٢) ديوانه ٣/ ٤٠٤ .

(٣) ترجمته في : وفيات الأَعيان ٢/ ٣٦٢ ومعجم الأُدباء ٣/ ١٣٥٢ وطبقات الشافعية للسّبكيّ ٧/ ٩١ وسير أَعلام النبلاء ٢١/ ٦١ .

وَتَفَقَّهَ على مَذْهَبِ الإمام الشَّافعيِّ ، وغلَبَ عَليهِ الأَدَبُ ، وَنَظَمَ الشِّعْرَ وَكَانَ مُجيداً فِيهِ ؛ وَكَانَ إذا سُئِلَ عن عُمره يقولُ : أَنا أَعيشُ في الدُّنيا مُجازَفَةً ؛ لأَنَّهُ كَانَ لا يحفظُ مولده .

وتوفِّيَ سنةَ أَربعٍ وسَبعين وخَمسمئةٍ .

● ومن مَحاسِنِ شِعْرِهِ(١) : [من البسيط]

يَا طَالِبَ الرِّزْقِ في الآفاقِ مُجْتَهِداً   أَقْصِرْ عَنَاكَ فَإِنَّ الرِّزْقَ مَقْسُومُ
الرِّزْقُ يَسْعَى إِلى مَنْ لَيْسَ يَطْلُبُهُ   وَطالِبُ الرِّزْقِ يَسْعَى وَهْوَ مَحْرُومُ

وَلَهُ أَيْضاً(٢) : [من البسيط]

يا طَالِبَ الطِّبِّ مِنْ دَاءٍ أُصِيبَ بِهِ   إِنَّ الطَّبِيبَ الذي أَبْلاكَ بِالدَّاءِ
هُوَ الطَّبِيبُ الَّذِي يُرْجَى لِعافِيَةٍ   لا مَنْ يُذِيبُ لَكَ التِّرياقَ في الماءِ

وَلَهُ أَيْضاً(٣) : [من الرَّمل]

أُلْهُ عمَّا اسْتَأْثَرَ اللهُ بِهِ   أَيُّها القَلْبُ وَدَعْ عَنْكَ الحُرَقْ
فَقَضَاءُ اللهِ لا يَدْفَعُهُ   حَوْلُ مُحْتَالٍ إذا الأَمْرُ سَبَقْ

وله أيضاً(٤) : [من البسيط]

أَنْفِقْ وَلا تَخْشَ إِقْلالاً فَقَدْ قُسِمَتْ   على العِبادِ مِنَ الرَّحْمَنِ أَرْزَاقُ
لا يَنْفَعُ البُخْلُ مَعْ دُنْيا مُوَلِّيَةٍ   ولا يَضُرُّ مَعَ الإِقْبالِ إِنْفَاقُ

---

(١) ليسا في ديوانه .

(٢) ليسا له ، وهما للفرزدق في منتخب من كتاب الشعراء لأَبي نعيم ٣٣ وتاريخ دمشق ٤٤/ ٤٤٦ ومختصره ١٦/ ١٠ والمجالسة ٧/ ١٤٩ وربيع الأَبرار ٥/ ١١٠ والمستطرف ٣/ ٣٠٥ . وليسا في ديوانه .

(٣) ليسا في ديوانه .

(٤) هما له في إِعلام الناس، وينسبان إلى الإمام عليّ في ديوانه ٣٠٠ . ولجحظة البرمكي، ديوانه ١٩٥ .

● **الأَمثالُ** : قالوا : « أَعَزُّ مِنْ مُخِّ البَعُوضِ »[1] . وَقَالُوا : « كَلَّفْتني مُخَّ البَعُوضِ »[2] ؛ يُضْرَبُ لِمَنْ يُكَلِّفُ الأُمورَ الشَّاقَّةَ ؛ و« أَضعفُ من بَعُوضَةٍ »[3] .

● **فائدةٌ** : قَوله تعالى[4] : ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَسْتَحْيِۦٓ أَن يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا﴾ [البقرة : ٢٦] قَالَ الحَسَنُ وغيرُهُ : سببُ نُزُولِها : أَنَّ الكُفَّارَ أَنْكَرُوا ضربَ الأَمْثَالِ في غَيْرِ هَذِهِ السُّورَةِ بالذُّبابِ والعَنكبوتِ ؛ وقيلَ : لَمَّا ضَرَبَ اللهُ تَعالى المَثَلَين في أَوَّلِ السُورَةِ للمُنافقين : يَعْنِي قوله تَعالى : ﴿مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ ٱلَّذِى ٱسْتَوْقَدَ نَارًا﴾ [البقرة : ١٧] وقولَه تَعالى : ﴿أَوْ كَصَيِّبٍ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ﴾ [البقرة : ١٩] قالوا : اللهُ أَجَلُّ وَأَعلى من أَنْ يضربَ الأَمثالَ ؛ فأَنزل اللهُ تَعالى هذه الآيَةَ .

قَال الكسائيُّ وأَبُو عُبيدة وغيرُهما : المعنى : فَما فَوْقَها في الصِّغَرِ .

وَقال قَتادةُ وابنُ جُريجٍ وغيرُهما : المعنى : في الكِبَرِ .

قَالَ ابنُ عَطِيَّة : والكُلُّ مُحتملٌ ؛ واللهُ أَعلمُ .

٧٥ **البَعِيرُ** : سُمِّيَ بَعيراً ، لأَنَّهُ يَبْعَرُ ؛ يُقَالُ : بَعَرَ البَعِيرُ يَبْعَرُ - بِفَتحِ العَيْنِ فيهما - بَعْراً - بإِسْكانِ العَيْن - كَذَبَحَ يَذْبَحُ ذَبْحاً ؛ قَالَهُ ابنُ السِّكِّيت .

وهو اسمٌ يَقَعُ على الذَّكَرِ والأُنْثَى ، وهو[5] من الإِبلِ بمنزلةِ الإِنسانِ من النَّاسِ .

فَالجَمَلُ بمنزِلَةِ الرَّجلِ ؛ والنَّاقَةُ بمنزلةِ المرأَةِ ؛ والقَعودُ بمنزلَةِ الفَتَى ؛

---

(١) الميداني ٢/ ٥٤ والزمخشري ١/ ٢٤٧ والدرة الفاخرة ١/ ٢٩٧ .
(٢) الميداني ٢/ ١٤٧ والزمخشري ٢/ ٢٢٣ .
(٣) الميداني ١/ ٤٢٧ والزمخشري ١/ ٢١٦ والدرة الفاخرة ١/ ٢١٦ .
(٤) أَسباب النزول للواحدي ٥٩ .
(٥) عن الصحاح ٢/ ٥٩٣ (بعر) .